

ژاله / جاله در متون فارسی و تصاویر آن در نگاره‌ها

علی صفری آق‌قلعه*

نیز ذیل «ژاله» دو بیت شاهد از شعر فرّخی به نقل از نسخه لغت فرس نخجوانی آمده که ما آن را در آن دستنویس (نسخه ۳۶۳۹ کتابخانه ملی تبریز، مورخ ۷۶۶ هـ.) نیافتیم.^۱ بنابراین، واژه «ژاله» در معنای مورد نظر ما در دو نسخه (تحریر) لغت فرس اسدی موجود نیست. البته همین‌جا یادآور می‌شویم که این واژه به معنای مورد نظر ما در حواشی نسخه نخجوانی (ص ۳۵۳) درج شده است. این حواشی در واقع افزوده‌هایی از شخصی دیگر است که در آن‌جا تعریف واژه همراه با یک بیت از فرّخی بدین گونه درج شده است:

ژاله: خیک باد اندر دمیده بود که بدو [بر] آب عبّره کنند به رودهای بزرگ. فرّخی گوید: چو آب شبویی [؟] کز تنگ برگرفتی مرد | چو آب جویی کز ژاله بربرودی تار.

اما جز یادکرد این معنی در حواشی نسخه نخجوانی، در دو نسخه / تحریر دیگر از لغت فرس نیز معنای مورد نظر ما دیده می‌شود. یکی در رونویس مندرج در سفینه تبریز (نسخه ۱۴۵۹۰ کتابخانه مجلس، مورخ ۷۲۱ هـ، ص ۳۱۲) که گویا صورتی اصیل از تحریر اسدی است، دست‌کم از دیدگاه شمار و ترتیب واژه‌ها: ژاله: یکی قطره نم بود. دوم خیکی بود باد اندر دمیده. سوم گروهی تگرگ خوانند.

چنان که می‌بینیم این واژه دارای شاهد نیست و شاید بتوان این نکته را دلیل گرفت بر آن که اسدی این معنا را در ذهن داشته و صرفاً تحت تأثیر شواهد شعری به استخراج این معنی نپرداخته است.

در این‌جا یک نکته را یادآور شویم و آن این که در میان لغت‌نویسانی که در کار خود از لغت فرس اسدی به صورت مستقیم بهره برده‌اند، صفی کحّال مؤلف فرهنگ مجموعه الفرس (گویا نگاشته سده هشتم یا نهم) به احتمال بسیار،

پیش از این مقاله‌ای با عنوان «کلک» به قلم نویسنده این سطور منتشر شد (گزارش میراث، پیاپی ۴۶، صص ۵۴ - ۵۶) که در آن به توصیف ساختار «کلک» پرداخته شده بود. در آن‌جا گفتیم که این واژه به وسیله‌ای اطلاق می‌شده که برای گذشتن از آب‌ها به کار می‌رفته و ساختار آن بدین گونه بوده است که چند قطعه چوب یا شاخه گیاهان را به یکدیگر متصل کرده و پس از پیوستن چند مشک بادشده بدان‌ها برای شنوری بر آب‌ها از آن استفاده می‌کرده‌اند. نیز در آن‌جا به گونه‌های این وسیله - مثلاً نوعی که صرفاً از مشک‌ها ساخته می‌شد - پرداخته و به نام‌های این وسیله در زبان عربی و ترکی / مغولی نیز اشاره شد. از سویی چون آن مقاله جزو سلسله مقالاتی است که نویسنده این سطور به قصد بررسی فنون و صنایع کهن و انعکاس آن‌ها در نگاره‌ها نگاشته است، در آن مقاله نیز تصویری از یک کلک را از نگاره مندرج در دستنویسی از جامع التواریخ رشیدی (نسخه ۱۶۵۳ کتابخانه طوقایی سرای، مورخ ۷۱۴ و ۷۱۷ هـ.) به چاپ رسانیدیم.

پس از نگارش آن مقاله، به دو نام دیگر «کلک» در متون فارسی برخوردیم که یکی «ژاله» و دیگری «جاله» است. ضمناً به تصویر دو نگاره کهن که به تصویرگری «جاله» پرداخته‌اند دست یافتیم که در این نوشته بدان‌ها خواهیم پرداخت.

«ژاله» به معنای «کلک» در بیشتر لغت‌نامه‌های فارسی دیده می‌شود و گمان می‌رود که این معنی نخستین بار در لغت فرس اسدی طوسی یاد شده باشد. البته در برخی تحریرهای موجود از این متن بدین معنی بر نمی‌خوریم، چنان که در تحریر لغت فرس چاپ صادقی و مجتبیایی (ص ۲۱۵) ذیل مدخل «ژاله» به معنی مورد نظر ما اشاره نشده است. در لغت‌نامه دهخدا

* نسخه‌شناس و پژوهشگر متون ادبی، مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب.
۱. قرینه‌ای که نشان می‌دهد این مدخل در نسخه نخجوانی ضبط نشده پاورقی شماره ۸ چاپ اقبال (ص ۴۴۲) است که تصریح کرده بیت در نسخه نخجوانی نیست.

تحریری را در دسترس داشته که همسان یا بسیار شبیه به تحریر مندرج در سفینه تبریز بوده است و جالب توجه این که در آن فرهنگ (ص ۲۳۹) نیز برای واژه «ژاله» شاهد شعری نیامده است.

چنان که می‌دانیم، در میان تحریرهای لغت فرس، رونویس مندرج در سفینه تبریز تنها تحریری است که دیباجه‌ای از زبان اسدی در آغاز آن نقل شده است. شواهد تاریخی — مانند اشاره به نجمی شاعر^۲ — نشان می‌دهد که این دیباجه کاملاً اصیل است و اتفاقاً از فحوای این دیباجه چنین برمی‌آید که اسدی ملزم بوده، برای همه مدخل‌ها، به یادکرد شواهد شعری بپردازد:

... پس فرزند حکیم جلیل اوحد اردشیر بن دیلم‌سپار
النجمی الشاعر — ادام الله عزّه — از من کی ابومنصور بن
علی الاسدی الطوسی ام لغت‌نامه‌ای خواست چنانک بر
هر لغتی گواهی بود از قول شاعری فاضل از شعرای
پارسی و آن بیتی بود یا دو بیت. و بر ترتیب حروف: ا، ب،
ت، ث ساختم ...

از سویی در دیباجه فرهنگ مجموعه الفرس (صص ۱ - ۲) نیز عباراتی آمده که، با اندکی تغییر، عین عبارات اسدی است و نشان می‌دهد صفی کمال به تحریری از لغت فرس دسترسی داشته که این دیباجه نیز در آن مندرج بوده است:

... کتابی دیدم که ابومنصور الاسدی الطوسی جمع کرده
بود و گفته که: شاعران متقدم از او لغت‌نامه خواستند
چنان که بر هر لغتی گواهی بود از قول شاعری فاضل از
شعرای فارسی و آن بیتی بود یا دو بیت. و آن کتاب را
بر ترتیب: ا، ب، ت، ث، ج سازد. آن نیز ناتمام و ناقص
الترتیب بود ...

بنابراین شاید بتوان گفت نبودن شاهد ژاله در این دو نسخه / متن نشان می‌دهد که دست کم در ذیل مدخل «ژاله» شاهدی به قلم خود اسدی درج نشده و شاهد را دیگران افزوده‌اند.

تحریر دیگر لغت فرس، که در آن واژه «ژاله» در معنای مورد نظر ما یاد شده، نسخه لغت فرس کتابخانه واتیکان مورخ ۷۳۳ هـ. است که پایه چاپ پاول هرن بوده است. در آن جا (صص ۸۰ - ۸۱) افزون بر معنی مورد نظر، شاهدی نیز از شعر

فرخی سیستانی درج شده که برای این معنی پذیرفتنی است: ژاله: خیک باشد که باد بدو اندر دمنند و بر او به آب عبره کنند؛ فرخی گفت: چو آب سیلی کز ژاله برگرفتی مرد | چو آب جویی کز نیل در بودی مار [؟] | ز ریدکان سرائی چو ژاله بر سر آب | بدان کنار فرستاد ریدکی سه چهار.

جز نسخه‌های یادشده که تحریرهایی از لغت فرس اسدی هستند، شماری دیگر از فرهنگ‌ها یا متون کهن، که نویسندگان آن‌ها از لغت فرس بهره برگرفته‌اند، نیز به این معنای «ژاله» اشاره داشته‌اند اما شاهی برای آن نیاورده‌اند. برای نمونه می‌توان از فرخ‌نامه جمالی (نگارش ۵۸۰ هـ، ص ۲۸۹) و صحاح الفرس محمد بن هندوشاه نخجوانی (نگارش ۷۲۸ هـ، ص ۲۷۹) یاد کرد. در دیگر متون متأخرتر نیز صرفاً همان شعر فرخی شاهد آورده شده که مستقیم یا با واسطه برگرفته از لغت فرس است. برای نمونه در فرهنگ فارسی حسین وفایی (ص ۱۱۷)، که مستقیم از لغت فرس بهره برده، در ذیل «ژاله» آمده: ژاله: چند معنی دارد ... دوم خیک باد دمیده که به آن از رودها گذرند. شاعری گفته است: ز ریدکان سرائی چو ژاله بر سر آب | بدان کناره فرستاد کودکی سه چهار.

بنابراین یادکرد عبارات و شواهد این فرهنگ‌ها در این جا لزومی ندارد. ضمناً یادآور می‌شویم که شمس فخری اصفهانی در بخش چهارم معیار جمالی که به واژه‌ها اختصاص یافته، مطابق روش مختارش شواهد شعری را از سروده‌های خویش یاد کرده و چون می‌دانیم که وی به احتمال بسیار از لغت فرس اسدی بهره برده است، شاهد شعری او برای «ژاله» (صص ۴۴۵ - ۴۴۶ چاپ کیا) نمی‌تواند نمونه‌ای مستقل به شمار آید.

در این جا باید یادآور شویم که زنده‌یاد دهخدا در لغت‌نامه ذیل مدخل «ژاله» با توجه به شعر فرخی مندرج در لغت فرس چاپ هرن — که آن را به اشتباه از نسخه نخجوانی دانسته — نوشته‌اند که ژاله در هر دو بیت باید به معنای «حباب» باشد و لذا حدسی هم در تصحیح یکی از دو بیت یادکرده‌اند. باید بگوییم که گمان ایشان درست نمی‌نماید چرا که کاربرد واژه «ژاله» به معنای حباب — تا جایی که جست‌وجو کردیم — در هیچ متن فارسی دیده نمی‌شود و اگر صرفاً همان

۲. این شخص کاتب نسخه مشهور ترجمان البلاغه (در مجموعه ۵۴۱۳ کتابخانه فاتح استانبول، مورخ ۵۰۷ هـ.) است.



شکل (۱)

نمونه دیگر از همین مجلس نگارگری در دستنویس مصور دیگری از بابرنامه (نسخه Ms. 3714 کتابخانه بریتانیا، بی‌تا، ص ۳۳۳ پ) به قلم "پیگ" نگارگر هندی سده یازدهم هجری ترسیم شده^۵ که دارای ساختارهای مشابهی با نگاره پیش گفته است. تصویر نگاره این نسخه را در «شکل ۲» می‌بینیم.^۶ پس از آن در اکبرنامه (دفتر اول، ص ۳۴۱) با کاربرد واژه «جاله» در معنای کلک رویاروی می‌شویم که گزارشی از جاله‌سواری اکبر بن همایون (حک ۹۶۳ - ۱۰۱۴ هـ) به سال ۹۶۲ هـ است.

و حضرت جهانبانی (= اکبر) از جلال آباد به آیین عیش و

دو شعر فرخی را شاهد معنای مختار ایشان فرض کنیم، باز هم برتری با معنای کلک است؛ هم به دلیل تصریح اسدی به معنی یادشده و هم با توجه به فحوای ابیات که گمان استاد دهخدا را تأیید نمی‌کند.

از سویی در غزل‌های حکیم سنایی غزنوی (ص ۴۵۱) نیز بیتی هست که می‌تواند مؤیدی دیگر بر معنی مورد نظر ما باشد:

تا روز ژاله بارد از چشم همچو رودم
آری نکو نماید بر روی رود، ژاله

در میان سه نسخه مورد استفاده در تصحیح این غزل، در دو نسخه به جای «رود»، «آب» آمده که در معنای مورد نظر ما تغییری ایجاد نمی‌کند. در دیوان سنائی چاپ مدرّس رضوی (ص ۱۰۱۱) نیز به جای «رود» واژه «لاله» ضبط شده که صورت دستکاری‌شده بیت است. ضمن این که در آنجا اختلاف نسخه‌های دیگر (گویا از نسخه کتابخانه بایزید به نشانه ع) در پاورقی نقل شده که مطابق ضبط دو نسخه اخیرالذکر (آب) است.

جز این، باید به واژه «جاله» نیز اشاره کنیم که توصیفات یادشده در فرهنگ‌ها و کاربرد آن در متون نشان می‌دهد به همان معنای «کلک» به کار می‌رفته است و گمان می‌رود که ضبط «جاله» گویشی از «ژاله» باشد. تا جایی که جست‌وجو کردیم، این واژه فقط در متون فارسی شبه‌قاره به کار رفته است. برای نمونه در بابرنامه (ص ۱۳۵) به ترجمه فارسی عبدالرحیم خان خانان در سال ۹۹۸ هـ. در ذیل یادکرد رویدادهای سال ۹۱۳ هـ. آمده:

از اتر به کتر و نور کل رفته سیر کردم. در کتر در جاله نشسته باوردو آمدم. از آن پیش‌تر در جاله نشسته بودم؛ خیلی خوش آمد. در جاله نشستن بعد از این شایع شد.^۳

این رویداد در نگاره‌ای بسیار نفیس مندرج در یکی از دستنویس‌های بابرنامه (نسخه W.596 موزه هنری والترز، بی‌تا [حدود سده یازدهم هجری]، گ ۱۷ پ)^۴ تصویرگری شده است. تصویر نگاره را در «شکل ۱» می‌بینیم.

۳. چون چاپ مورد ارجاع بسیار پرغلط است این بخش را با نگریستن به نسخه W.596 موزه هنری والترز نقل کردیم.

۴. این دستنویس فقط دارای شماری از برگه‌های مصور نسخه است.

۵. برای شرح حال و آثار وی ر.ک: احوال و آثار نقاشان قدیم ایران و برخی از مشاهیر نگارگر هند و عثمانی، ج ۱، ص ۱۲۳؛ نیز: IMPERIAL MUGHAL PAINTERS, PP 207 - 215.

۶. مآخذ تصویر: IMPERIAL MUGHAL PAINTERS, P 206 از این نسخه نگاره‌های دیگری به شماره‌های ۱۳ و ۱۵۳ در کتاب پیش گفته چاپ شده است.

داده، در ته آن مشک‌های پر باد کرده می‌بندند و در این ولایت آن را "شال" می‌گویند و در دریاها و آب‌هایی^۷ که سنگ‌ها در میان دارد از کشتی ایمن‌تر است.^۸

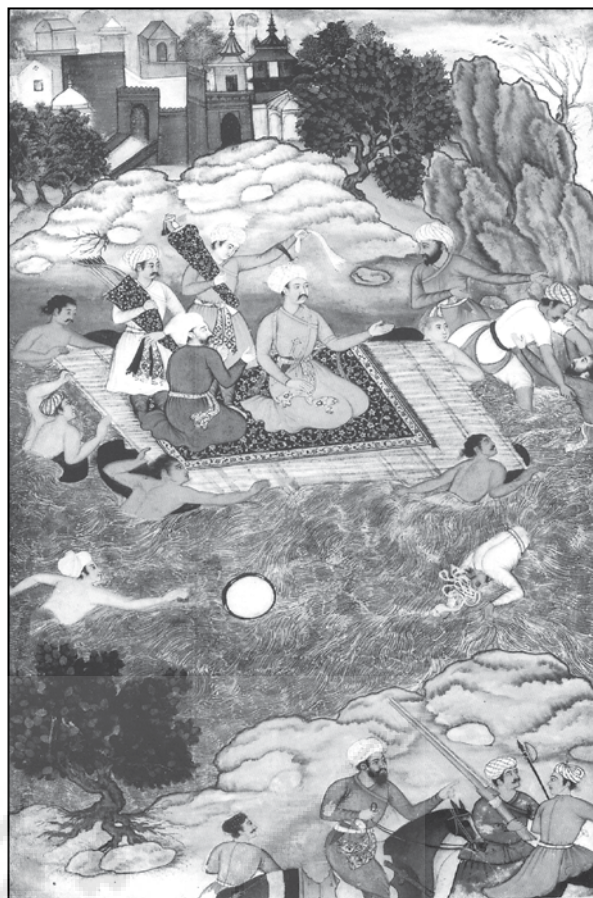
در عبارت بالا اشاره به این نکته که جاله را در آن نواحی «شال» می‌نامیده‌اند می‌تواند نشانگر آن باشد که این واژه دارای ریشه هندواروپایی بوده است (ژاله / جاله / شال)؛ اگرچه گمان نویسنده این سطور آن است که این واژه تحریفی از «سال» است که پیش‌تر در مقاله «کلک» گفتیم که در زبان ترکی / مغولی به معنای «کلک» به کار می‌رفته است و ضبط همین واژه به صورت «صال» نشان می‌دهد که «سال» درست است و نه «شال». به‌ویژه که متن چاپی جهانگیرنامه بسیار پر غلط است.

گفتنی اینکه کاربرد ژاله / جاله / کلک تا چند دهه پیش از این در سرزمین‌هایی چون افغانستان رایج بوده و شاید هنوز هم کاربرد آن در شبه‌قاره رواج داشته باشد. دو تصویر از کلک در اطلس عمومی و مصور افغانستان (صص ۱۴۲ و ۱۴۴) چاپ شده است که یکی از آن‌ها را در «شکل ۳» می‌بینیم.



شکل (۳)

نکته بایسته یادکرد دیگر این که پس از نگارش مقاله «کلک» شواهدی از کاربرد این وسیله در برخی متون یافتیم که مربوط به تاریخ‌ها و مکان‌های گوناگون است و بد نیست برای تکمیل این مبحث بدان‌ها اشاره کنیم. یکی از این شواهد مربوط به



شکل (۲)

عشرت به جاله سوار شده از آب گذشتند و سلخ محرم سال [۹۶۲] نهصد و شصت و دو عرصه بکرام مضرب خیام اقبال شد.

همچنین در جهانگیرنامه (ص ۵۹) در ضمن یادکرد رویدادهای سال ۱۰۱۶ هـ. به جاله‌سواری جهانگیر بن اکبر (حک ۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ هـ.) اشاره شده است. در این عبارت به توصیف ساختار جاله نیز پرداخته شده که از دیدگاه نوشته کنونی سودمند است:

روز چهارشنبه نوزدهم با شهزادها و چندی از خاصگان بر جاله سوار شده از آب نیلاب گذشته به کنار دریای کامه فرود آمد. دریای کامه آبی است که پیش قصبه جلال‌آباد می‌گذرد. جاله جائیست که از بانس و خش [کذا] ترتیب

۷. چاپ: «آبهای».

۸. چاپ: «ایمن‌ترین».

کاربرد مَشک برای گذشتن از آب‌ها در سرزمین مصر است که در [ترجمه] سیرت رسول الله (ج ۱، ص ۳۲۴) درج شده و مربوط به رویداد لشکر فرستادن نجاشی برای جنگ با خصمانش در هنگامی است که مسلمانان نزد وی بوده‌اند:

[مسلمانان] زیر عوام را بفرستادند تا برود و ببیند که ظفر که را خواهد بود؛ و رود نیل در میان بود. زیر چابک بود، خیکی باد درش کرد و بر آن نشست و از رود نیل بگذشت. گزارش دیگر در شاهنامه میرزا عبدالقادر تونی (نسخه ۲۵۲۸ کتابخانه مجلس، مورخ ۱۱۳۰ هـ، ص ۳۹) دیده می‌شود که در توصیف جنگ سپاهیان شاه صفی اول (حک ۱۰۳۸ - ۱۰۵۲ هـ) با عثمانیان (رومیان) در کنار دجله و گذشتن از فرات یاد شده است:

چو دیدند گردان گذرگاه رود
سپاه از تکاپوی آمد فرود
برای گذشتن ز رود فرات
به مشک و به کشتی فتاد التفات
کمی را پر از مغز شد استخوان
دمیدند در قالب مشک جان
فکندند بر گردنش پیچ و تاب
که می‌شد چو مستقیقش میل آب
مگر همچو رومی برآورد سر
که شد بسته‌اش دست و گردن ز سر
چنان گشتی آماده کشتی و مشک
که بردی بر او زورق ماه رشک
فزون از حد از هر دو پرداختند
بسی روکش از بهر شط ساختند
ز صحرا کمی و کلک کنده گشت
فتادند در رود از روی دشت
یلان قزلباش از سطح خاک
نشستند در آب بی ترس و باک

نیز بایسته یادکرد این که گونه‌ای از وسایل شناور بر آب که بی کاربرد مَشک، و صرفاً از نی‌های توخالی یا چوب و تیرهای به هم پیوسته، ساخته می‌شد در افغانستان «توتن» (tutan) نامیده می‌شود (ر.ک: اطلس عمومی و مصور افغانستان، ص ۱۴۴) ولی این نام را در فرهنگ‌ها و منابع مورد رجوع خود نیافتیم. به وسیله‌ای با این ساختار در جنوب ایران و برخی نقاط دیگر

«بلم» (balam) گفته می‌شود که قسمی کرجی است. اگرچه باید توجه داشت که بدین معنی در متون کهن فارسی عمدتاً از واژه تازی «عمَد» (amad) استفاده شده که شواهدی از آن در لغت‌نامه دهخدا ذیل «عمَد» درج شده است. در این جا از سمک عیار (ج ۲، ص ۴۴۰) شاهی می‌آوریم:

عالم‌افروز گفت: چون کسی نیست و راه خشک نیست چگونه رویم؟ ما را از این درخت‌ها عمد باید بست. این بگفت و شمشیر برآورد. درختی چند بیفگند. از بیخ گیاه و پوست درختان ریسمان بافت و درختی چند بر هم بست و عمدی بزرگ راست کرد و بادبان بر پای کرد و میوه‌های بسیار بر عمد نهاد و توکل بر یزدان کرد.

نکته پایانی این که در زبان تازی با لغت‌نامه‌های دستگاہی فراوانی رویاروی می‌شویم و حتی تعداد قابل توجهی از لغت‌نامه‌های کهن عربی به فارسی نیز دارای ساختار دستگاہی هستند اما متأسفانه در زبان فارسی گویا جز فرهنگ قوأس لغت‌نامه دستگاہی دیگری نداریم و آن هم چندان دقیق و دارای بخش‌بندی‌های لازمه چنین فرهنگ‌هایی نیست. از همین روی اگر پژوهشگری بخواهد واژه‌های مرتبط با یک موضوع را بیابد، عملاً با دشواری بسیار رویاروی خواهد بود. از سوی دیگر در لغت‌نامه‌های الفبایی نیز عمدتاً واژه‌های مرتبط با هر مدخل را نمی‌یابیم و این دشواری موجب می‌شود تا هنگام بررسی یک واژه به برخی از موارد مرتبط یا اختلافاتی که میان معانی این واژه‌ها وجود دارد توجه چندان مبذول نشود. بنابراین شاید لازم باشد مراکز پژوهشی چون فرهنگستان زبان و ادب فارسی یا سازمان لغت‌نامه دهخدا بخشی را برای پژوهش در این موضوع در نظر بگیرند.

کتابنامه:

- ارجانی، فرامرز بن خداداد بن عبدالله الکاتب، ۱۳۶۳ ش، سمک عیار (ج ۲)، تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری، تهران: انتشارات آگاه.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد، ۱۳۱۹ ش، لغت فرس، عباس اقبال، تهران: چاپخانه مجلس.
- اسدی طوسی، ابومنصور احمد بن علی، ۱۳۶۵ ش، لغت فرس، دکتر فتح‌الله مجتبیائی و دکتر علی‌اشرف صادقی، تهران: خوارزمی.
- اسدی طوسی، ابومنصور احمد بن علی، ۱۸۹۷ عیسوی، لغت فرس (کتاب ...)، پاول هورن، گُتنگن: مطبع دیتریخ.



دانشگاه تهران.

– فضل‌الله همدانی، رشیدالدین، ۱۳۶۸ ش.، آثار و احیاء، تصحیح منوچهر ستوده و ایرج افشار، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل و دانشگاه تهران.

– قواس غزنوی، فخرالدین مبارکشاه، ۱۳۵۳ ش.، فرهنگ قواس، به کوشش نذیر احمد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

– کریم‌زاده تبریزی، محمدعلی، ۱۳۷۶ ش.، احوال و آثار نقاشان قدیم ایران و برخی از مشاهیر نگارگر هند و عثمانی، ج ۱، ج ۲، تهران: انتشارات مستوفی.

– گورکانی، نورالدین محمدجهانگیر، ۱۳۵۹ ش.، جهانگیرنامه (/توزک جهانگیری)، به کوشش محمد هاشم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

– نخجوانی، محمد بن هندوشاه، ۱۳۵۵ ش.، صحاح‌الفرس، به کوشش دکتر عبدالعلی طاعتی، ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

– وفایی، حسین، فرهنگ فارسی، ۱۳۷۴ ش.، ویراسته تن‌هوی جو، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- Imperial Mughal painters, Amina Okada, Translated by Deke Dusinberre, Paris, Flammarion, 1992.

■

– اطلس عمومی و مصور افغانستان، تهران، مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب، بی‌تا [پیش از ۱۳۵۷ ش.].

– بابر، ظهیرالدین محمد، ۱۳۰۸ ق، بابرنامه (/توزک بابری)، ترجمه عبدالرحیم خانخانان^۹، به اهتمام میرزا محمد ملک‌الکتاب، چیتراپر بها پریس.

– جمالی یزدی، ابوبکر مطهر، ۱۳۸۶ ش.، فرخ‌نامه، تصحیح استاد ایرج افشار، ج ۲، تهران: امیرکبیر.

– سنائی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، بی‌تا، دیوان، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران: انتشارات کتابخانه سنائی.

– _____، غزل‌های حکیم سنایی غزنوی، ۱۳۸۶ ش.، تصحیح یدالله جلالی پندری، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

– سیرت رسول‌الله (ج ۲)، ۱۳۷۷ ش.، ترجمه رفیع‌الدین اسحق بن محمد همدانی، به کوشش دکتر اصغر مهدوی، تهران: انتشارات خوارزمی.

– عبدالمؤمن جاروتی، ابوالعلاء (معروف به صفی کمال)، ۱۳۷۸ ش.، فرهنگ مجموعه الفرس، به کوشش دکتر عزیزالله جوینی، ج ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

– علامی، شیخ ابوالفضل بن شیخ مبارک ناگوری، ۱۸۷۷ م، اکبرنامه (دفتر اول)، تصحیح مولوی آغا احمد علی و مولوی عبدالرحیم کلکته: مطبع مظهر العجائب المعروف به اردوگائید پریس.

– فخری اصفهانی، شمس، ۱۳۳۷ ش.، واژه‌نامه فارسی بخش چهارم معیار جمالی، به کوشش دکتر صادق کیا، تهران: انتشارات



۹. در چاپ: «خان خانان بیرام خان». نام دیگر اثر واقعات بابری است (نک: کتابشناسی آثار فارسی چاپ شده در شبه‌قاره، ص ۲۴۵۰).